

نظری به شیوه تولید آسیائی

پیشگفتار

در زمینه مواجه شدن مارکس با مسائل شرق و آسیا تا کنون سخن فراوان رفته و همگی آنچه آمده است با نظریه شیوه تولید آسیائی ارتباط مستقیم دارد. کوشش این نوشته مختصر بر اینست تا نخست موقعیت مارکس را در مقابل نظریه شیوه تولید آسیائی روشن کرده و سپس با تفصیلی بیشتر پیرامون این اصطلاح به بحث و بررسی پردازد.

بطور کلی مارکس تحت تأثیر شرایط و موقعیت زمان و تاحدی نیز علائق و تجربیات شخصی اش، فردی اروپا گرا محسوب می شود و همین امر پایه و اساس تضادی است که در نظریات او نسبت به آسیا به چشم می خورد چون در حالیکه بر مبنای اروپا گری خود دیدی تحقیر آمیز نسبت به آسیا دارد ولی در عین حال بدلیل ادعای جهان شمولی فلسفه اش قادر نیست منکر وجود این قسمت عظیم از کره زمین و بشریت شود.

مارکس در اثنای مطالعات خود در زمینه استعمار انگلستان در هندوستان و شناخت اجتماع و اقتصاد این کشور به نتایج و انگاره هایی دست می یافت و بعدها می کوشید آن نتایج را به تمامی آسیا و حتی قسمتی از آفریقا تسری دهد. این امر برای منتقدین، آماره ای بوجود تضادها و برخوردهائی متناقض در نوشته های مارکس می شود.

مقاله ای که اینک بنظر می رسد مجموعاً تلخیصی است از نوشته ای (۱) به قلم Varga و برداشتی از یک کتاب اساسی در مورد مسائل مارکسیسم و آسیا (۲) و قسمتی از مطالب نیز خلاصه ایست از آنچه به عنوان درسی برای دانشجویان رشته علوم سیاسی تحت عنوان «سیر اندیشه سوسیالیسم در غرب» مطرح گردیده است.

1— H. Varga - On the Asiatic mode of production - Progress press - Moscow - 1968

2— H. Carrere D'encausse- S. Schram -Le Marxisme et L'Asie Armand Colin - Paris - 1965.

مقدمه

عقیده مارکس در مورد شیوه تولید آسیائی در مقدمه «مقاله‌ای در نقد سیاست اقتصادی» چنین آمده است «بعنوان يك اصل کلی شیوه‌های تولید آسیائی، باستانی، فئودال و بورژوازی مدرن را می‌توان دوره‌های رشد حیات اقتصادی جامعه تعریف نمود^(۲)».

جمله فوق نشان می‌دهد که مارکس برای شیوه تولید آسیائی همان اهمیتی را قائل است که برای دیگر شیوه‌های تولید در نظر گرفته است. امروزه اصطلاح «شیوه تولید آسیائی» از فرهنگ متعلق به فلسفه مارکس - در شوروی حذف شده است و حتی در ۵۱ جلد «دائرةالمعارف بزرگ شوروی» نیز ذکری از «شیوه تولید آسیائی» دیده نمی‌شود.

در شوروی اندیشمندان اصل شیوه تولید آسیائی را به سه دلیل رد نموده‌اند: الف - اصل مزبور فقط اشاره‌ای سطحی و اتفاقی بوده است و چون بعدها مارکس هرگز اشاره دیگری به آن نکرده است پس تلویحاً مارکس آنرا رد کرده است.

ب - از طرف دیگر کاملاً منطقی است که بگوییم مارکس در این مورد اشتباه کرده است زیرا مارکس بعنوان يك انسان مانند هر انسان دیگری جایز الخطاست. به علاوه می‌دانیم که خود او اولین کسی است که نظریه خطاناپذیر بودن انسان را مردود شناخته است و لاجرم این قاعده مشمول خود او نیز خواهد بود. بدیهی است که بیان این نکته به هیچ وجه برای انکار نبوغ و خلاقیت فکری مارکس نیست و هرگز نمی‌توان منکر شد که صدسال پیش از این در شرایطی که جنبش کارگری اولین قدم‌های تردید آمیز خود را برمی‌داشت، مارکس با نبوغ خود طبیعت متغیر سرمایه‌داری آن زمان را پیش‌بینی کرد حال آنکه حتی این سرمایه‌داری نیز به‌رشد

کامل خود نرسیده بود. لیکن از سوی دیگر مثال‌های فراوانی می‌توان ذکر کرد که پیش‌بینی‌های مارکس نسبت به آینده به حقیقت نپیوست مانند سقوط کاپیتالیسم در کشورهای صنعتی اروپا آن هم در یک زمان واحد و در تاریخی که مارکس پیش‌بینی کرده بود.

ج - بعضی را عقیده بر اینست که منظور مارکس از اصطلاح شیوه تولید آسیائی اقسام گوناگون فتودالیسم آسیائی بوده است ولی با توجه به این نکته که مارکس در بیان عقاید خود استاد بوده است پس اگر نحوه تولید آسیائی را از اقسام گوناگون فتودالیسم می‌دانست به‌طور قطع می‌توانست منظور خود را بنحوصریح و روشن تری ابراز نماید.

بعلاوه مارکس وقتی به برشمردن توالی « دوره‌های تاریخ » بشر می‌پردازد از دوره‌های آسیائی، باستانی، فتودالی و بورژوازی مدرن نام می‌برد و چنانچه شیوه تولید آسیائی را نمونه‌ای از اقسام گوناگون فتودالیسم می‌دانست - ترتیب تاریخی را به‌صورت زیر بیان می‌کرد: باستانی، فتودالی و شیوه‌های تولید آسیائی. اشارات دیگر او نیز مبین این اعتقاد است که وی شیوه تولید آسیائی را قبل از دوران برده داری قرار می‌داده است^(۴).

برداشت مارکس از شیوه تولید آسیائی

مارکس بکرات اشاره کرده است که شیوه تولید آسیائی اساساً با کلیه روش‌های دیگر تولید متفاوت است. مرگ مارکس باعث شد که فعالیت‌های تحقیقی وی بر روی جنبه‌های ویژه تولید آسیائی و جامعه آسیائی ناتمام بماند. بعلاوه حجم زیاد نوشته‌های موجود در این زمینه، نمی‌توان تمام گفته‌های

مارکس را در مورد شیوه تولید آسیائی بیان کرد^(۵) و از طرفی چنانچه به ذکر چند جمله از متون مختلف اکتفا شود، روال منطقی فکر مارکس به صورتی مغلوط جلوه گر می گردد. معهذا در اینجا تنها به نقل قسمت هائی از نوشته های وی در دوره های مختلف زندگیش می پردازیم تا نشان داده شود که «شیوه تولید آسیائی» جزئی از تعلیمات اقتصادی وی است.

مارکس در سال ۱۸۵۷ و در مقدمه «مقاله ای در نقد سیاست اقتصادی» می نویسد، «..... بدینگونه، فقط از راه نقد خود بورژوازی حاکم بر اقتصاد و سیاست توانست جوامع فئودال، باستانی و شرقی را درک کند.»^۶

نکته ای که در این متن جالب است و باید بدان توجه کرد این است که مارکس مفهوم اصطلاحات «آسیائی» و «شرقی» را یکی می داند.

در سال ۱۸۵۳ می نویسد «شرایط آب و هوا و ویژگی های منطقه ای، مخصوصاً در کویرهای پهناور که از صحرای افریقا شروع شده و بطرف عربستان، ایران، هندوستان و تاتارستان ادامه می یابد و حتی در مرتفع ترین نقاط آسیا گسترده است، نظام آبیاری مصنوعی را بوجود آورده است، که اساس نظام کشاورزی آسیا است احتیاج به آب ارزان و همگانی باعث شده است که قدرت مرکزی حکومت در این امر دخالت کند. باین صورت وظیفه ای اقتصادی برعهده حکومت گذاشته می شود، وظیفه ایجاد کارهای دسته جمعی و گروه های کار....»^(۷) بطوریکه

5— G. Lichtheim — Marx and the Asiatic mode of production
Sr. Anthony, s papers No. 14 — P-. 86 to 112—Chatto and
Windus — London 1963.

6— K. Marx—Grundrisse, der Kritik Der Politischen
économie 1857—1828 S. 26.

7— La Pensee Avril 1964 — Bibliographie — Passages sur le
mode de production Asiatique—Paris

مشهود است مارکس در اینجا نتیجه می‌گیرد که مناطق وسیعی از مصر، یمن، ایران و هندوستان که روزگاری غرق در نعمت بوده‌اند اکنون بعلت بی‌توجهی حکومت‌ها نسبت به سازمان دادن شبکه آبیاری به کویر تبدیل شده‌اند. از اشارات مارکس در بالا بخوبی مستفاد می‌شود که:

۱ - از آنجا که مارکس مناطق وسیعی از افریقا را نیز شامل مفهوم فوق می‌داند اصطلاح «شیوه تولید آسیائی» نیایستی به مفهوم جغرافیائی آن تعبیر شود. بهمین علت مارکس نه تنها گاهی اصطلاح «جامعه آسیائی» را بکار می‌برد بلکه اصطلاح «جامعه شرقی» را نیز بهمان مفهوم مورد استفاده قرار داده است.

۲ - مارکس مفهوم «شیوه تولید آسیائی» را به تمام آسیا تعمیم نمی‌دهد بلکه فقط به نواحی‌ای اشاره می‌کند که ریزش باران بحد کافی برای ادامه کشاورزی در آن وجود ندارد. این نکته قابل توجه است که سعی چین شناسان برای حل مسائل چین با فرمول «شیوه تولید آسیائی» بی‌فایده مانده است. در بیشتر نواحی چین باران به آن حد وجود دارد که کشاورزی ادامه یابد و احتیاجی به شبکه آبیاری نباشد و این امر مخصوصاً در ازمنه پیشین که جمعیت کمتر بود و احتیاجی به افزایش حاصلخیزی خاک از طریق آبیاری احساس نمی‌شد است بیشتر واقعیت داشت.

هنگامی که مارکس به تألیف «سرمایه» وانگلز به نوشتن Anti-duhring مشغول بودند مجدداً به تشریح جنبه‌های خاص اقتصاد آسیائی پرداختند. مارکس مینویسد که «در آسیا از طرفی همواره مالیات‌ها به صورت نقدی و شبیه به اجاره بوده است و از طرفی این مالیات‌ها بر حسب وضع طبیعی محیط تولید اخذ می‌شده‌اند و بهمین دلیل است که شیوه تولید بصورت باستانی باقی مانده است».^(۱)

مارکس این عقیده را در جلد سوم «سرمایه» نیز تکرار می‌کند. «تولیدکننده مستقیم در این حال مالک و سائل تولید است او مستقلاً به کشاورزی و

صنایع خانگی مربوط به آن می‌پردازد. تحت چنین شرایطی مازاد کار را تنها می‌توان از طریق غیر از ایجاد فشار اقتصادی از مالکین زمین اخذ کرد و می‌توان از چند راه به بهره‌کشی از تولیدکنندگان پرداخت. همان‌طور که در آسیا معمول است افراد تحت انقیاد دولتی هستند که به‌عنوان مالک اصلی بر آنها مسلط است و در عین حال قدرت قانون‌گذاری را نیز دارد. در چنین حالتی مالیات به‌صورت اجاره زمین در می‌آید. به عبارت دیگر مالیات هیچ‌گونه تفاوتی با اجاره زمین ندارد. بنابراین دولت مالک نهایی است، حاکمیت به‌صورت مالکیت زمین در سطح ملی جلوه‌گر می‌شود. از طرف دیگر، هیچ‌گونه مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد، اگرچه استیفاء خصوصی و عمومی از زمین معمول است.»^(۹)

مارکس سپس به مطالعه تفصیلی وضع آسیا و تشریح وضعیت اجاره‌بهای زمین می‌پردازد و بر روی فشارهای غیر اقتصادی در هندوستان تأکید می‌کند و در این تشریح تصویر روشنی از خصوصیات شیوه تولید آسیائی بدانگونه که در مارکسیزم مطرح است بدست می‌دهد.

از سوی دیگر انگلز در Anti - Duhring می‌نویسد: «اگرچه تعداد حکومت‌های مستبدی که در ایران و هند ظهور و سقوط کرده‌اند زیاد است لیکن تمام آنها مسئولیت خطیر نگهداری از شبکه آبیاری را احساس می‌کردند و تمام این حکومت‌ها بخوبی آگاه بودند که بدون حفاظت شبکه آبیاری هرگز کشاورزی امکان‌نخواهد داشت.»^(۱۰)

انگلز وجود نظام فئودالی را در آسیای باستان صریحاً رد می‌کند و می‌گوید «ترك‌ها برای اولین بار نوعی مالکیت فئودالی را ابداع کردند.»^(۱۱) سپس برای اثبات

9- Ibid-p.p. 142-143

10-Marx and Engels- Selected works-Anti-Duhring-pp. cit. pp. 740-791

11-Op. cit-pp. 443-444

نظریه‌اش به عوامل زیر استناد می‌کند :

« در همه ممالک مشرق زمین که روستائیان با دولت مالک زمین‌اند و از «مالک زمین» در زبان‌های مختلف آنان وجود نداشته است و درباره این نکته است که آقای Duhring^(۱۲) به حقوق دانان انگلیسی مراجعه می‌کند، حقوق دانانی که بسیار بیهوده کوشیدند تا دریابند «مالک زمین» کیست؟^(۱۳)

بیش از این احتیاجی به استخراج و نقل قول از نوشته‌های مارکس و انگلز نیست. نوشته‌های ایندو تا زمان مرگ مارکس نشان دهنده علاقه مفراط مارکس به مسائل مربوط به شکل‌های قبل از تولید سرمایه‌داری و رشد این شکل‌هاست. به عنوان نتیجه باید اشاره نمود که در هیچ کجا نمی‌توان نکته‌ای یافت که دال بر شک مارکس و انگلز نسبت بوجود شیوه^{۱۴} بخصوصی از تولید در آسیا باشد.

شیوه تولید آسیائی از دیدگاه مارکس و انتقاداتی که بر آن شده است

برای روشن شدن اصطلاح مورد بحث به بررسی انتقادات و مباحثاتی که در ردویات تأیید آن عنوان شده است می‌پردازیم.

انتقاد و نفی موضوع منحصرآ از جانب جبهه مارکسی و یا غیر مارکسی نیست و بدین سبب است که بدون تفکیک میان این دو گرایش، در این قسمت تمامی انتقادات عنوان شده است.

شایسته است ابتدا انتقادات مخالفان مطرح شود و سپس مطالب هواداران و یاسخگویی آنان ذکر گردد.

مخالفان نظریه «شیوه تولید آسیائی» برای رد ادعای مارکس نکاتی را بشرح

زیر عنوان می‌کنند:

الف - از نقطه نظر تئوری: تشریح ساختمان چند جامعه آسیائی را بر

۱۲- دورینگ سوسیالیستی آلمانی بود که انگلز برای رد نظریات او مقاله آنتی دورینگ را

در ۱۸۷۸ برشته تحریر درآورد.

اساسی که مارکس آنرا مورد بحث قرار می‌دهد و شیوه تولید آسیائیش می‌نامد و آنرا مستقل و جدا از تمام شیوه‌های قبل از سرمایه‌داری، حتی مستقل از فئودالیسم می‌داند، کافی بنظر نمی‌رسد و بهمین دلیل بکار بردن اصطلاح شیوه تولید آسیائی موجه نیست.

ب - از نقطه نظر تاریخی: می‌توان ثابت کرد که در طول تاریخ، تمام ابناء بشر تحت شرایطی که مارکس آنرا «شیوه آسیائی تولید» می‌نامد زندگی نکرده‌اند.

بنظر هواداران مارکس نفس فرضیه «شیوه تولید آسیائی» برای رد این دو انتقاد کافی است. وارگا در یکی از مقالات خود می‌نویسد:

«... بنظر می‌رسد نحوه اثبات قضایا، یا حتی تلویحات مارکس و انگلز در مورد «شیوه تولید آسیائی» بنحو کامل تفهیم نشده است. درک این تلویحات گاه بسیار مشکل است.

بنظر ما کسانی که در این مباحثه شرکت کرده‌اند یعنی گروه معدودی از مستشرقین و چین‌شناسان و مورخین آنچنان که باید مشتاق حل این معمای تئوریک نبوده‌اند.

تابحال حتی يك فیلسوف مارکسی معروف یا يك اقتصاد دان مارکسی در این مباحثه شرکت نکرده است. البته ما ادعا نمی‌کنیم که مستشرقین به حل این مسأله بی‌علاقه بوده‌اند بلکه تنها به علاقه‌مند بودن آنها مشکوک هستیم...» (۱۴)

بنظر هواداران مارکس دلیل اصلی این انتقادات آنست که بسیاری از کسانی که درباره شیوه تولید آسیائی اظهار نظر کرده‌اند، گرچه جملات مارکس را بکار می‌برند ولی براستی قادر بدرك روش جدلی وی نیستند.

دوبروفسکی (۱۵) یکی از نویسندگان بنام مکتب «سوسیالیسم دوباره نگر» است که در زمینه «شیوه تولید آسیائی» نوشته‌های متعددی دارد بدین جهت برای بررسی انتقادات وارد بر این موضوع لازم می‌داند قسمت قابل توجهی از مقاله را صرف بررسی تحقیقات و نظریات این نویسنده بنماید.

مارکس شیوه‌های تولید را به «دوره‌های رشد حیات اقتصادی جامعه» تعبیر کرده است، حال آنکه دوبروفسکی تنها شیوه باستانی (برده داری) و کاپیتالیستی تولید را بدین تعبیر می‌پذیرد و وجود شیوه تولید آسیائی را منکر می‌شود.

دو بروفسکی روش فئودالیستی تولید را بدو قسمت تقسیم می‌کند: نظام تیولداری و نظام ارباب رعیتی، او همچنین شیوه مخصوصی را بنام «اقتصاد تولید کنندگان کالاهای کوچک» پیشنهاد می‌نماید.

دو بروفسکی در مرحله‌ی تاریخی سوسیالیسم، سه دوره را مشخص می‌کند: دوره تمیز اقتصادی- یعنی دوره دیکتاتوری طبقه زحمتکش، دوره اقتصاد سوسیالیستی، و دوره اقتصاد کمونیستی جهانی بدینگونه، و با در نظر گرفتن این تقسیم‌بندی‌ها دوبروفسکی ده نوع مختلف از اقتصاد و شیوه‌های تولید را مطرح می‌نماید.

همانگونه که میتوان انتظار داشت این نظریات و تقسیم‌بندی‌ها توسط مورخین شوروی بشدت طرد شده است و استدلال‌ها و ادراکات شیوه تولید آسیائی بعنوان پاسخ به دوبروفسکی بدینگونه است: مختصری اطلاع از تاریخ این مطلب را روشن می‌سازد که تیولداری و نظام ارباب رعیتی در اروپا کاملاً بیکدیگر مرتبط بوده و غالباً به یکدیگر تبدیل شده‌اند و برای اثبات این مطلب به متنی از مارکس اشاره می‌کنند که: «... اجاره بها بصورت غالب و شایع آن همان اجاره زمین است که از طرف کسی که بر روی زمین کار می‌کند به مالک پرداخت می‌شود. این مالک ممکن است شخص خصوصی یا دولت باشد» (۱۶)

از سوی دیگر دوبروفسکی از «اقتصاد تولید کنندگان کالاهاى کوچک» نام می‌برد و برای اثبات نظریه‌اش از قول مارکس می‌گوید: «این تولید کنندگان هم‌دردوره برده‌داری وهم‌دردوره سرمایه‌داری وجود داشته‌اند و بنابراین تولید کنندگان مزبور نمی‌توانند نمودار شیوه بخصوصی از تولید باشند».

به نظر مارکسی‌ها اشتباه دوبروفسکی از آنجاست که او نکته‌ای مهم از گفته‌های مارکس را در «مقدمه‌ای بر نقد سیاست اقتصادی» بدرستی دریافته است. مقصود آنجائی است که مارکس می‌گوید «در مرحله بخصوصی از تحول جامعه، نیروهای تولیدی با روابط تولیدی برخورد پیدا می‌کند و با نظام قانونی این روابط روبرو می‌شود، و این به معنای روبرویی با روابط مالکیتی است که کارگران برای آن کار می‌کنند. هرمارکسیستی می‌داند که روابط تولیدی و مالکیت امر واحدی هستند حتی اگر از دیدگاه‌های مختلف مورد توجه قرار گیرند. حال آنکه دوبروفسکی سعی دارد امتیازات مارکس را در این موضوع به مخالفت او با شیوه تولید آسیائی تعبیر نماید و اگر چه نظام قانونی را قسمتی از روبنای ایدئولوژیکی می‌داند لیکن معتقد است که روابط مالکیت جزئی از زیربنای اقتصادی است و هیچ شباهتی به روابط تولیدی ندارد».

طرفداران مارکس با توجه به مطلب فوق و بعنوان ایراد از دوبروفسکی متذکر می‌شوند که روابط مالکیت و روابط زمینداری بنحواخص، جزء زیربنای اقتصادی نبوده و نمودهائی روبنائی هستند. در مقاله وارگا به متنی از دوبروفسکی اشاره شده که می‌گوید:

«جملات برگزیده مارکس و انگلز نباید عقیده ایشان را چنین تعبیر کند که اشکال مالکیت شیوه تولید را مشخص می‌سازد بلکه عکس آن صحیح است، زیرا مارکس و انگلز معتقدند شیوه کلی تولید و روابط تولیدی است که اشکال مالکیت را بوجود می‌آورد.»^(۱۷)

وارگسا برای رد ادعای فوق استناد به نوشته‌ای از مارکس می‌کند :
 «...اساس اقتصادیک جامعه در رابطه مستقیم مالکین لوازم تولید و تولید کنندگان نهفته
 است. این رابطه طبیعتاً به شیوه بخصوصی از تولید در اجتماع می‌انجامد.» (۱۸)
 در نتیجه و برای رد انتقاد فوق‌هواداران مارکسی فرضیه «شیوه تولید آسیایی»
 به این نتیجه می‌رسند که تحولات نیروهای تولیدی، شیوه تولید را شکل می‌دهد
 و روابط مالکیت این شکل را کامل می‌کند، در اشکال اجتماعی قبل از سرمایه‌داری
 روابط مالکیت تعیین‌کننده روابط مالک و رعیت بوده است سپس به این نکته
 همانطور که مارکس گفته است اشاره می‌کند، «... در تمام اشکالی که در آنها تولید
 کننده، مستقیماً مالک لوازم تولید و تعیین‌کننده شرایط و وضعیات لازم برای تولید
 کالا است، لاجرم روابط مالکیت نیز بایستی نمایشگر رابطه ارباب و رعیتی باشد.» (۱۹) به
 عبارت دیگر مارکس نیروهای تولیدی، روابط مالکیت و روابط مالک و رعیت
 را به منظور نشان دادن شیوه تولید بهم ربط می‌دهد.

اگر خواسته باشیم این مطلب را به ساده‌ترین شکل ممکن توضیح دهیم
 باید بگوئیم که بنظر مارکس و هواداران وی در نظام مورد بحث یعنی شیوه تولید
 آسیائی که یکی از مراحل ترتیب تاریخ تولید است اگر زمین و آب متعلق به دولت
 نبود، و فقط به تولید کننده تعلق داشت شیوه تولید آسیائی نمی‌توانست بوجود بیاید .
 به همین ترتیب اگر وسائل تولید و مولدین ثروت متعلق به برده داران
 نبود، شیوه تولید باستانی نمی‌توانست بوجود آید .

و نیز اگر زمین ملك مالك فئودال نبود و مستقیماً توسط تولید کننده ثروت
 تصاحب می‌شد، روستائیان به مالك وابسته نمی‌شدند و شیوه تولید فئودالی بوجود
 نمی‌آمد و یابا لآخره اگر وسایل تولید از آن سرمایه‌دار نبود و کارگران از آن وسایل
 محروم نمیشدند شیوه تولید سرمایه‌داری بوجود نمی‌آمد.

هواداران مکتب مارکسی معتقدند که این ادعای منتقدین مبنی بر اینکه

اشکال مالکیت هیچ رابطه‌ای با شکل تولید ندارد در قالب فلسفه و اندیشه اقتصادی و تاریخی مارکس قابل پذیرش نیست.

شیوه تولید آسیائی در رابطه با کل اندیشه اقتصادی مارکس برای روشن شدن موضوع بهتر است ابتدا در باره شیوه‌های تولید در قالب اندیشه مارکسی نکاتی را خاطر نشان سازیم .

۱- اصطلاح «شیوه‌های تولید» يك «تجريد علمی» است و مفهوم آن جمع-آوری خواص قطعی تولید اجتماعی است که هرگز در حالت خلوص و جدا جدا وجود ندارد. «ما در اینجا با شاخص‌های قطعی و عمومی روبرو هستیم، زیرا دوره-های تاریخ جوامع مانند دوره‌های زمین‌شناسی با خطوط روشنی از یکدیگر جدا نمی‌شوند.»^(۲۰)

۲- در اندیشه اقتصادی مارکس شیوه‌های تولید تغییر ناپذیر نیستند بلکه در حال تغییر مداومند .

به نظر مارکس علت اینست که نیروهای تولیدی در حال تحول دائمی هستند و این نیروها در مرحله بخصوصی از تاریخ، شیوه‌های تولید موجود را فروریخته و شیوه جدید تولید را بوجود می‌آورد.^(۲۱)

به نظر مارکس گذشته از تحول نیروهای تولید چند عامل دیگر نیز نقش مهمی در تغییر شیوه تولید دارند . یکی از آن عوامل «فشار و زور»، است و مثال آورده شده است که حمله قبایل ژرمن به امپراطوری رم باعث تسریع عبور امپراتوری از مرحله برده داری به فئودالیسم بوده است و یا در امریکا، مستعمره نشینان اروپائی به کمک نیروی تولید برده‌ها به ایجاد نوعی سرمایه‌داری دست زدند . و یا همانطوریکه مارکس در مقالاتش^{۲۲} اشاره می‌کند فتح هندوستان توسط انگلیس

20- Marx-Kapital-Vol. I-p. 371

۲۱- سیر اندیشه سوسیالیزم در غرب - جزوه نیمسال دوم- سال تحصیلی ۲۵۳۷-۲۵۳۶
جمشید نبوی

22- Marx-on Britain-Moscow-1953

باعث تخریب یا لااقل تسریع در تخریب سیستم اقتصادی هند گردید .
 هواداران مارکس اشاره می نمایند که بنظر رهبر فکری شان ، دلیل بسیاری
 از انقلابات ، مرگ و نابودی سیستم تولید قبلی اجتماع است ، لیکن تمام این
 تغییرات تاریخی به یکپارچگی تاریخ مربوط است و بدین علت منطقی است که تمام
 اشکال تولید ، زمانی ، کاملاً مسلط و نافذ می شوند که نیروهای تولیدی ، شکل تولید
 موجود را کامل کرده باشند .

ضمناً از سوی دیگر بطوریکه مارکس عنوان می کند در تحلیل نهایی ، این
 وضع تنها در متمدن جهان وجود ندارد بلکه در سطح ملی نیز مشاهده می شود که
 بقایای گذشته و جوانه های شیوه تولید آینده ، در کنار یکدیگر زیست می کنند .
 بدنبال این مقدمه و برای اثبات وجود شیوه تولید آسیائی ، هواداران مارکس
 متذکر می شوند که چون جامعه بورژوازی کاملترین و متحولترین سازمان تاریخی
 تولید است پس مطالعه طبقه بندی هائی که برای تشریح آن بوجود آمده است و
 نیز درک سازمان آن مارا قادر خواهد ساخت که به تمام روابط تولیدی ازین رفته
 و ذرات و عناصری که در ساخت اجتماع بورژوازی بکار رفته است پی ببریم . آنگاه
 خواهیم دید این ذرات و عناصر که باقی مانده شیوه های قدیمتر تولید است مارا به
 وجود شیوه تولید آسیائی در گذشته رهنمون می سازد .

از سوی دیگر مارکسی های امروز اشاره می کنند که این مطلب در مورد عصر
 سرمایه داری انحصارگر امروز نیز صادق است زیرا پس از آزادی گروه های مردم
 افریقا از وابستگی استعمار در بسیاری موارد مشاهده می شود که در این نظام ها
 تقریباً سیستم قبیله ای باستانی همچنان دست نخورده محفوظ مانده است .

مارکسی های امروزی برای اثبات این ادعا مثال های فراوانی می آورند و
 در اروپا به آلمان جنوبی ، واتریش و سویس اشاره کرده و می گویند : در این کشورها
 بقایای مالکیت اشتراکی زمین که نزد ژرمنها وجود داشت به صورت استفاده
 جمعی از چراگاه ها و جنگل ها در آمده است و یا در افریقا در مستعمرات پرتغال تا

چندی قبل برده‌داری وجود داشت و یا تبعیض نژادی در افریقای جنوبی نوعی برده‌داری نوین است و به حکومت‌هایی اشاره می‌کنند که در این قاره کارگران را به کار در معادن رودزیا یا جاهای دیگر می‌گمارد و متذکر می‌شوند که در عربستان سعودی برده‌داری بموجب قانون، از تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۶۲ منسوخ شد ولی عملاً امروز برده‌داری بصورت مختلف در این کشور هنوز هم معمول است. در قسمت شرق ترکیه فتوایلیسم به صورت کلاسیک آن وجود دارد و بعضی مالکین تا ۵۰ دهکده را مالک می‌باشند. در جنوب ایتالیا علی‌رغم آنکه کشوری بالنسبه کوچک است بقایای نوعی فتوایلیسم بسیار قوی دیده می‌شود حال آنکه سرمایه‌داری انحصارگر، در شمال این کشور رشد کرده است.

منظور از بیان تمام این شواهد، اثبات این امر است که بنظر سوسیالیست‌های مارکسی در نظام‌های امروزی می‌توان باز مانده نظام‌های منسوخ قبلی را یافت و این خود دلیل محکمی برای اثبات ادعای وجود نظام تولید آسیائی است. عبارت دیگر هرگز شیوه‌های خالص تولید وجود نداشته و ندارد و تمام این شیوه‌ها در حال تغییر دائمی هستند. و همواره در شیوه غالب تولید بقایای شیوه گذشته و جوانه‌های شیوه تولید آینده در کنار یکدیگر بچشم می‌خورد. البته سؤال بدون جوابی که از این پندار گریان می‌شود این است که آیا می‌توان سوسیالیزم و حتی کمونیزم بعد از آن را نیز شامل این قاعده دانست؟ چون در آن صورت سؤال مطرح شده این است که در کمونیزم نطفه چه نظام بعدی نهفته است؟

۳- تمام جوامعی که دارای طبقات هستند صرف نظر از شیوه تولیدشان، بر پایه استثمار تولیدکننده مستقیم ثروت استوار شده‌اند، مارکس می‌گوید در هر جامعه که گروهی مالکیت انحصاری وسایل تولید را داشته باشند، زحمتکشان بایستی اجباراً یا از روی احتیاج یا به اراده شخصی وسایل معاش صاحبان وسایل تولید را فراهم سازند. این تصور بنظر مارکسی‌ها در مورد شیوه تولید آسیائی نیز قابل انطباق است. هر چند که در این نظام دولت مالک زمین یعنی عامل قطعی تولید است لیکن

مارکس می گوید: «... نبایستی فراموش کنیم که این جوامع شبانی، هر چند که در نگاه اول کاملاً بیطرف و بی ضرر بنظر می رسند، لکن همواره پایگاه محکم استبداد شرقی بوده اند... نبایستی فراموش کنیم که این جوامع با برده داری و سیستم کاست آلوده شده اند.» (۲۳)

۴- در تمام جوامع طبقاتی همواره کشمکش بین طبقات وجود داشته است.

۵- تمام شیوه های تولید قبل از سرمایه داری بر دو پایه استوارند.

الف - تولید بوسیله شخص برای مصرف خود.

ب - تولید برای احتیاجات صاحب وسایل تولید.

باتوجه به نکات فوق که در واقع نگاهی مجمل به مسأله تولید در قالب اندیشه

اقتصادی مارکس است بطور خلاصه میتوان گفت بنظر مارکس و هوادارانش

شیوه های تاریخی تولید هرگز در شکلی خالص وجود نداشته اند. بلکه دائماً در

تغییر و تحول بوده اند. علاوه بر این شیوه های مختلف تولید، در بعضی جنبه ها به

یکدیگر شبیه اند مثلاً هر جامعه طبقاتی بر پایه استثمار بنا شده و صحنه مبارزات

طبقاتی است.

تمام شیوه های قبل از سرمایه داری تولید بر پایه تولید برای ارضای احتیاجات

شخصی بنا شده است.

از سوی دیگر همین پندار گرایان با استناد مطالب آورده شده معتقدند که در حال

حاضر شیوه تولید آسیائی در هیچ نقطه دنیا وجود ندارد.

اختلاف موجود میان شیوه تولید آسیائی و فئودالیزم اروپائی

اغلب مفسران غیر مارکسی با تکیه بر روی نکات ذکر شده نتیجه گیری

می کنند که شیوه تولید آسیائی نوعی از فئودالیزم بوده است. بدون وارد شدن در

جزئیات این نظریه، لازم است که به پاسخ مارکسی ها در مورد این نتیجه گیری

بطور کلی مطالبی را که پندار گرایان مارکسی برای رد این نتیجه گیری آورده اند به گونه زیرمی توان خلاصه نمود:

الف - اگر شیوه تولید آسیائی را آنچنانکه مارکس ترسیم نموده است و فتودالیسم را آنچنانکه در اروپای غربی وجود داشته با یکدیگر مقایسه کنیم متوجه می شویم که با دو شیوه متفاوت تولید روبرو هستیم که دارای دو روبنای متفاوت می باشند بدینگونه که :

- در شیوه تولید آسیائی، زمین مهمترین وسیله تولید در اختیار دولت است در حالیکه در شیوه کلاسیک فتودالیسم، زمین ملك ارباب فتودال است. در نظام شیوه تولید آسیائی زمین به پسر بزرگتر بارث می رسد و میتوان در این مبحث اشاره نمود که در اصل زمین تیول سلطان بود و در صورت فقدان وارث، به مالکیت سلطان درمی آمد. اگر چه مورخان مارکسی معتقدند که این وراثت احتمالی در عمل کم مشاهده شده است.

ب - به نظر مارکس نظام آسیائی تولید، در صحراها بوجود آمد یعنی در جاهائیکه مقدار باران کم بوده و مردم بسیاری اجباراً در حاشیه های باریک زمین های قابل آبیاری زندگی می کردند. *زغال جامع علوم انسانی*
ضمناً کمبود کارگر وجود نداشت و زمین قابل آبیاری بسیار گران بود. برای اثبات این نظریه مورخان مارکسی به مقیاس اندازه گیری زمین اشاره کرده و برای مثال متذکر می شوند که در چین مقیاس عبارت از مو است که $\frac{1}{۱۶}$ هکتار است و یا اینکه حتی در عهد باستان نیز زمین زراعی را ثبت می کردند.

- در شیوه کلاسیک فتودالیسم، زمین بحد و فور وجود دارد ولی کارگر کمیاب است و بهمین جهت ارباب فتودال به نواحی مجاور حمله می کرد و به غارت کشاورز و رمه می پرداخت.

در این باب اسنادی که از قرون وسطی در اروپا باقی است بروشنی نشان دهنده تفاوت ارزش زمین و نیروی کار است. وقتی دارائی يك فتودال به دیگری

منتقل می شد مرزها بطور تقریب به حساب می آمدند و به عکس در هر گونه انتقالات نیروی کار به جزئیات یاد می شد البته نه تنها تعداد کار گرن بلکه تخصص آنها را نیز می آوردند. بعنوان مثال :

در روسیه تا اواخر نیمه اول قرن ۱۹ نه تنها مشخصات ملك بلکه تعداد افرادی که روی ملك کار می کردند نیز ذکر می شد .

ج - در شیوه تولید آسیائی ، دولت مالك اولیه مازاد محصول تولید کننده است و اجاره زمین بطوریکه در بالا رفت به نظر مارکسی ها بصورت مالیات دریافت می شد و تمام قشر های استثمار کننده که واسطه بین تولید کننده و دولت هستند از حکومت حقوق می گرفته اند.

- در فتوداليسم کلاسیک اروپایی ، مالك زمین استثمار کننده مستقیم است که اجاره زمین و اقلام نقدی را دریافت می کند . دولت در این امر دخالتی نداشته و خیلی کم مداخله می کند .

د - در شیوه تولید آسیائی دولت نقش مهمی در زندگی مردم دارد زیرا با توجه به این نکته که شبکه های آبیاری مناطق وسیعی را می پوشاند لذا این دولت است که سیستم آبیاری را بنا کرده و سپس بر آن نظارت می کند و نباید فراموش شود که بدون این آبیاری کشاورزی غیر ممکن است. این وضع به قدرت حکومت مرکزی می افزاید و غالباً به نظر مارکسی ها از این طریق است که نظام حکومتی اینگونه حکومت های متعلق به گذشته به «استبداد شرقی» می انجامد . در این شیوه مأموران (تیولداران) برای مدت معینی به کار گمارده می شوند و دولت موظف است به انبار کردن غله بحد کافی بپردازد و پیش بینی خشکالی را بنماید، و ارگا حتی اشاره می نماید که داستان معروف یوسف در انجیل در مورد اینکه یوسف از فرعون می خواهد که تا هفت سال به انبار کردن غله بپردازد نشان دهنده آنست که در زمان تحریر انجیل شیوه تولید آسیائی در مصر وجود داشته است.

- در شیوه فتوداليسم کلاسیک، مالك خود نقش دولت را ایفا می کرد و دولت

هیچگونه نقش اقتصادی برعهده نداشت. ارباب فئودال تمام قدرت استعمارکننده را در اختیار داشت:

بزرگواران بکمک سربازان مسلح خود حکومت می کرد، در دادگاهها بر آنها ریاست داشت. می توانست آنها را جریمه، زندانی و محکوم به مرگ و اعدام کند.

هر ارباب فئودال، در مورد اموالش اختیار کامل داشت و حتی زمانی در کشورهایی مانند آلمان، لهستان و مجارستان پادشاه یا امپراتور بوسیله مالکین فئودال انتخاب می شد.

قدرت پادشاه محدود به دارائی خودش بعنوان ارباب فئودال بود و بدینگونه گاهی مالک فئودال عمده پادشاه می شد و مالکین ضعیف تر اقمه خود می ساخت. بطور خلاصه دولت فئودال - اگر بتوان چنین اصطلاحی بکار برد - هیچگونه نقش اقتصادی، اداری یا قانونگذاری نداشت. این حقوق توسط ارباب فئودال اعمال می شد. نیروی پادشاه می توانست جنگ را اعلان کند ولی مالکین فئودال می توانستند از فرستادن سپاه خودداری کنند: اگر این سپاهیان می رسیدند جنگ در می گرفت و گر نه جنگی نمی شد.

به این ترتیب ملاحظه می شود که طبیعت فئودالیسم با طبیعت شیوه تولید آسیائی متفاوت است.